

# نقد و بررسی آثار پیتر هانتکه

- نگاهی به کتاب تکرار / یورگن اکوپتین / ماریا ناصر
- اهانت به تماشاگر یا طراحی یک جنجال / نرجس خدایی
- بر فراز آسمان برلین / کویس بارزانتی / پرویز مشکین‌زاد
- کاسپار / فاطمه ترکمان دهنوی

آستان، مکانی مقدس است.

فورفوربوس

«تاکنون عالم را تفسیر کرده‌اید و تغییر داده‌اید. اکنون وقت توصیف آن است»

پتر هانتکه

۱۰۵

«تکرار» اثر «پتر هانتکه» در سال ۱۹۸۶ منتشر می‌شود. هانتکه در این کتاب ضمن بکارگیری عناصر موجود در رمان‌های آموزشی و خانوادگی و رمان ذهن‌گرایانه مسأله، روایت را نیز با آن عجین می‌سازد و از این طریق می‌کوشد اثری سترگ و کاملاً روایی را به منصه ظهور برساند. اصل روایی در این اثر، عنوان اصلی کتاب یعنی «تکرار» را تداعی می‌کند. تکرار مفهومی کلیدی است که هانتکه از حیث نظری آن را در آثار قبلی‌اش نیز مورد تأمل قرار داده است. این مفهوم فارغ از معنای قراردادی آن، امکانی است برای تعریف دوباره هر آنچه تاکنون روی داده است. در اینجا منظور از «تکرار» بازیابی یا یافتن دوباره است. این تعریفی است که هانتکه از واژه تکرار به دست می‌دهد. عنصر ویژه‌ای که داستان «تکرار» را شکل می‌بخشد زمان است یا به عبارت دیگر توالی زمانی.

در اثر تکرار، فیلیپ کبال<sup>۱</sup> ۴۵ ساله سفری را به یاد می‌آورد که در ۲۵ سال پیش انجام داده است. او در بازپس‌نگری‌های بعدی، خاطرات دوران کودکی‌اش را در طول سفر در ذهنش مرور می‌کند. بنابراین زمان روایت شده تمام دوران زندگی من - راوی را تا زمان نگارش این خاطرات دربر می‌گیرد. چون تازه در دوران بزرگسالی این امکان برای این جوان فراهم می‌گردد که با تسلط بر زبان، «حماسه‌ای مغشوش» را درباره واقعه روی داده تکرار کند. زیرا آنچه این جوان ۲۰ ساله تجربه کرده است، یاد و خاطره‌ایست؛ خاطره نه به معنای بازگشت

دوباره آنچه بوده است، بلکه بدین معنا که آنچه روی داده است در حالی که باز می‌گردد جایگاه خود را نشان دهد و در این صورت است که خاطره می‌شود و از این رو از نظر هانتکه، خاطره گذشته‌ای جاندار نیست، بلکه کار بر روی اثر است و این اثر وجودش را مدیون فردی است که آن را تجربه کرده است و می‌تواند در داستان یعنی کسب زندگی عظیم‌تر یا در یک ابداع و نوآوری تجلی یابد. همزمانی طوفان خاطرات در ذهن راوی به این منجر می‌شود که مقاطع گوناگون زمانی، یعنی دوران سفر (که به گذشته مربوط می‌شود) و دوران کودکی (که به قبل از زمان سفر برمی‌گردد) با وجود نظم و ترتیب تاریخی، ارتباطش را از دست می‌دهد و مسایل روحی - روانی راوی جای آن را پر می‌کند. متن داستان مشکل از سه بخش است که عناوین پرابهام آنها، به نوعی کلید رمز ساختار شخصیتی راوی به شمار می‌رود. عناوین این سه بخش عبارتند از: ۱. پنجره مات ۲. مالروهای متحرک ۳. جلگه آزادی و سرزمین نهم.

بخش اول رمان وضع زندگی من - راوی را در تابستان ۱۹۶۰ هنگامی که وی قصد عزیمت از روستای زادگاهش رینکنبرگ<sup>۲</sup> در جنوب کرتتن<sup>۳</sup> به اسلونونی را دارد، به تصویر می‌کشد. قصد وی از انجام این سفر، یافتن ردهایی از برادر مفقود شده‌اش گرگور<sup>۴</sup> در جنگ است. فیلیپ کبال راوی داستان به دوران کودکی‌اش برمی‌گردد. جوانی پُر دردسرش را به یاد می‌آورد. احساسی از نوع احساسی که به آدم در غربت یا موسسه‌ای شبانه‌روزی دست می‌دهد؛ احساسی از نوع بیگانگی یا به گونه‌ای دیگر بودن. مشکل هویت در زندگی فیلیپ به زندگی آباء و اجدادی او برمی‌گردد، اسلاف کبال به یک قهرمان آزادبخواه اسلونویی برمی‌گردند. قهرمانی در قرن هجدهم که نسل وی به عنوان «طایفه خدمتگزاران» در تبعید به سر می‌برد. زبان آباء و اجدادی فیلیپ یعنی زبان اسلونویی انکار می‌گردد. اما زبان آلمانی که زبان مادری اوست به عنوان زبان ملتی که دشمن است حفظ می‌شود. رابطه فیلیپ با پدری که نجار است، مادری که در بستر احتضار به سر می‌برد و خواهری که بیست سال از او بزرگتر است، رابطه‌ای پرمسأله است. در دوران تحصیل، از هم‌کلاسی‌هایش دوری می‌کند، از شرکت در فعالیت‌های گروهی اجتناب می‌ورزد و بالاخره تنها به سرزمین آباء و اجدادش سفر می‌کند.

بخش دوم رمان، فیلیپ را به عنوان فردی شاعر که قدم در راه تحقق شخصیت فردیش برداشته است، نشان می‌دهد. سرزمین بیگانه اما امنیت بخش اسلونونی برای فیلیپ به مکانی رهایی بخش برای زندگی مبدل می‌شود. او در مدت اقامتش در سرزمین آباء و اجدادی به مطالعه کتاب دو کتاب از برادر می‌پردازد. کتاب اول دفترچه یادداشت برادر از دورانی است که وی به مدرسه کشاورزی در «ماریبور»<sup>۵</sup> می‌رفته است و به زبان اسلونویی نوشته شده است.

کتاب دوم یک فرهنگ لغت آلمانی - اسلونیایی است که تاریخ انتشار آن به سال ۱۸۹۵ برمی‌گردد یعنی سال تولد پدر. فیلیپ کلماتی را که برادرش زیر آنها خط کشیده است یاد می‌گیرد. از نظر فیلیپ زبان اسلونیایی با نیرویی که در به تصویر کشیدن عالم دارد و هر واژه آن بازگو کننده قصه‌ای است، باعث امنیت و آسودگی خاطر می‌گردد.

در سومین بخش داستان، فیلیپ به یاد می‌آورد که چگونه هر شینی را مجدداً نامگذاری کند. او در ادامه سفر با پای پیاده کوه‌های آهکی و جلگه‌های آزادی را پشت سر می‌گذارد. کوه‌های آهکی درباره تاریخ ملتش در سهای زیادی به وی می‌آموزد. وزش باد در دامنه کوه‌های آهکی حسی قویتر در شناخت اشیاء به او اعطاء می‌کند و ارزشی نوین در تمام اشیای بی‌مصرف می‌یابد او به دنبال آغاز جدیدی برای انسان‌هایی است که از جنگ جان سالم بدر برده‌اند.

فیلیپ بر روی دیوار محراب مدرسه ماریبور نام حکاکی شده برادرش را می‌بیند پیش از این اتفاق نیز در چهره یک اسلونیایی جوان و هم‌اتاقی‌اش رد پای برادر گمشده‌اش را حس کرده بود. در کوه آهکی این رد پاها کامل می‌شود. فیلیپ کبال موفق می‌شود برادرش را با نوشتن و روایت کردن دوباره باز بیابد. کبال در تحقق این آرزوی زمینی، یعنی یافتن برادر، او را در سرزمین نوشته و روایت می‌یابد. یعنی در واقع با روایت و داستان برادر بازآفرینی می‌کند. کتاب با سرودی به پایان می‌رسد.

رمان «تکرار» با تحسین منتقدان روبرو می‌شود. هانتکه با ایمان به نیرویی که داستان با روایت به آدمی می‌بخشد، آن را سلاحی مؤثر در برابر عالم تهدیدگر کنونی می‌پندارد. این نظریه در برابر نظریاتی قرار دارد که نیروی زبان را مورد تردید قرار داده‌اند و از بحران رمان مدرن سخن می‌گویند.

مفهوم تکرار، مقوله‌ای محوری در روایت به شمار می‌آید. در پایان کتاب تکرار چنین آمده است: «روایت، باز هم تکرار می‌کنم، روایت به معنای بازسازی کردن است.»<sup>۶</sup> مفهوم تکرار در ذهن هانتکه از نیمه دوم دهه ۷۰ پدیدار می‌شود. او در داستان<sup>۷</sup> می‌گوید: «برای تداوم تفکر باید گذشته‌ها را با خواندن و نوشتن تکرار کرد.» تکرار، پایه و اساس خلاقیت‌های فردیست. هانتکه واژه بازیابی را برای تکرار به کار می‌برد. او تکرار را در واقع نوعی تجربه باستان‌شناسانه می‌داند. او با تکرار به روزمرگی شأن و منزلت نوینی می‌بخشد. در این نگاه جدید به اشیاء، می‌توان زندگی را ارج نهاد و کلمات و اشیای بی‌مصرف و مهجور با تعریف جدیدی که پیدا می‌کنند، به عنوان واقعی‌ترین چیز در این دنیا چهره می‌نمایند. هانتکه جایگاه گذشته و خاطره را با بازگشتشان نشان می‌دهد. از نظر او خاطره در داستان و

روایت، یعنی در ابداع تجلی می‌یابد. او مفهوم خاطره را به آینده نزدیک می‌سازد و آن را به جانب مفهوم تکرار سوق می‌دهد. هانتکه در جهت اثبات این نظر از «کی‌رکه گارد» سود می‌جوید: «تکرار و خاطره حرکت واحدی هستند اما در دو جهت مخالف. زیرا با بازگشت به گذشته آنچه را که روی داده است به خاطر می‌آوریم، در حالی که تکرار حرکتی است به سوی آینده. چه بسا تکرار سبب شادمانی فرد را فراهم آورد و خاطره اسباب حزن او را.»<sup>۸</sup> هانتکه خود معتقد است که باید حافظه را رها کرد و حافظه‌ای برای دیگران شد. یعنی چشم و گوش عالم. مخلص کلام اینکه، خاطره به معنای بازسازی هویت فردی محو می‌شود و به واسطه یک سلسله آلات حسی تجلی می‌یابد که سازنده است و صدرنشین. سلب تاریخ از مفهوم خاطره نشأت گرفته از تفکر ضدتاریخی هانتکه است. او عداوتی خاص با تفکر مفهومی و با به طور کلی با تفکر نظری و نظام‌مند دارد. وی به هنگام دریافت جایزه بوشنر طی سخنانی با عنوان «پناه جستن زیر سقفی شکسته» در سال ۱۹۷۳ به این مفاهیم می‌تازد و می‌گوید: «آنها می‌خواستند همواره عالم پدیدارها را به یک نقطه نهایی ختم کنند. اما من به نیروی تفکر شاعرانه معتقدم که آینده را از آن خود می‌سازد و مفاهیم را زوال می‌بخشد.» هانتکه در برابر تمامیت تفکر متنی بر فلسفه تاریخ و تفکر کلامی از تفکر شاعرانه امیدبخش سخن می‌گوید که به نوشتن همیشگی عالم باور دارد. هانتکه پایان زمان را خیالی خام بیش نمی‌پندارد چون با هر جدیدی همان امکانات همیشگی آغاز می‌گردد و چشمهای کودکان روح ازلی را منتقل می‌کنند.

در رمان «تکرار» عنوان دو فصل اول «پنجره مات» و «مالر و های متروکه» است. سومین و آخرین بخش کتاب به صورتی به خلاء اشاره دارد: «سرزمین نهم» که سرزمینی اتوبیایی است و عدد ۹ به امپراطوری زوال یافته «مایا» برمی‌گردد که نزد آنها عدد ۹، عددی مقدس بود. فیلیپ کبال که داستان‌نویسی را به مثابه کاوش در کره زمین می‌پندارد، رابطه بی‌واسطه‌ای میان منطقه آهکی یوکاتان<sup>۹</sup>، سرزمین مایا و منطقه آهکی بالای خلیج تریست<sup>۱۰</sup> می‌بیند، در حالی که هر کدام از آنها را شکل تغییر یافته آن دیگری می‌داند. برج و باروهای مناطق استوایی در دره‌ها و گودال‌های اسلوونی تکرار می‌شوند. فضای خالی بر روی قوه خیال راوی تأثیر شگرفی دارد. فضای خالی، خدای هنر هانتکه است. فضاهاى خالی، صورت‌های گوناگونی از عدم حضور به شمار می‌روند که نیازمند کسی هستند تا آنها را روایت کند. این فضاها قوه خیال را برمی‌انگیزند. برادر مفقود شده فیلیپ و دره‌های کوههای آهکی، بن‌مایه‌های ژرف داستان تکرار را تشکیل می‌دهند. فیلیپ نسبت تکرار را میان اشیاء و مناظر طبیعی برقرار می‌کند: فرورفتگی یک کاسه با دره کوههای آهکی، کلماتی را که برادرش با

علامت مشخص کرده است با خطوط به جا مانده از رد پای دامها که صورتی هر می را بر می سازند. فیلیپ با خواندن وردگونه این کلمات از دامنه کوه بالا می رود و کلمات هاله قدسی خویش را آشکار می سازند و در پرتو کلمات، آنچه غایب است ظاهر می شود. او در این لحظه به یک تردست زبانی مبدل می شود که می تواند با تکرار نشانه ها، کلمات و مابه ازای آنها را در هم بیامیزد. فرهنگ لغت اسلونیایی به او این نیروی سحرآمیز را اعطاء کرده است که خود به یک نوشته مقدس مبدل می گردد. فیلیپ پس از احضار روح کلمات، دچار غلیان احساسات دینی می شود و می گوید: «من کتاب را بر روی سرم بلند می کنم، با لبهایم آن را لمس می کنم و کتاب مرا به زانو در می آورم.»<sup>۱۱</sup> بنابراین او موفق می شود توانایی برادر را در تکرار کلمات که به اشیاء روح می بخشد، تکرار کند. هدف اصلی هانتکه که خود آن را کوششی بی وقفه نامیده است، تجدید یا تکرار از تباط کلمه با شیء بنیادین است. در اثبات این مدعا در اثر تکرار می بینیم که فیلیپ کمال پس از آنکه در تونل راه آهن، زبان مادری اش را فراموش می کند و گنگ و لال بودن کل اشیاء را تجربه می کند، صبح زود در دره رودخانه ای به راه می افتند. طبیعت که نزد فیلیپ به منزله مدرسه رمزگشایی است، باعث سبکی و آرامش روح او می شود و به او این امکان را می بخشد که کلمه ای را با اصواتی که متعلق به خود او است با صدای بلند در هوا بنویسد: «تمام جزئیات دره نزد من چون حروف الفبا ظاهر شدند، یکی پس از دیگری.»<sup>۱۲</sup>

فصل دوم کتاب راه فیلیپ را از بی زبانی تا غرق شدن در جادوی زبان توصیف می کند. او با فراموش کردن زبان مادری و خصوصیت نوشتاری اشیاء چیزهای زیادی می آموزد. این اتفاقات در دوری وی از جامعه انسانی صورت می پذیرد. هانتکه شورش خود در برابر دوره مدرن را با پناه جستن به دل طبیعت نشان نمی دهد، بلکه در پی یافتن فضای خالی میان مدرنیته و طبیعت است. الهه هنر هانتکه مقیم دوره قبل از شهرنشینی است. نام ادبی این مکان «آستان» است. او در تعریف آستان می گوید: «داستان من با داستان آستان است. گذار از یک حوزه به حوزه دیگر.»<sup>۱۳</sup> شاید کمتر کسی بداند که آستان نیز برای خود محدوده ای دارد. منظور از این آستان همان فضاهای خالی است که دست راوی را برای پر شدن می بوسد. این آستان به عنوان گذرگاه، خلأی وسوسه انگیز برای هانتکه محسوب می شود. هانتکه در مصاحبه ای با هربرت گامپر<sup>۱۴</sup> می گوید: «این خلأ وسوسه انگیز برای من هیچگاه در طبیعتی که عاری از وجود انسانی است به وجود نیامده است، بلکه همواره در نزدیکی با جماعت انسانی پدیدار شده است، از نظر من همه چیز بر روی لبه می گذرد، بر روی حاشیه ها و مرزها و یا به بیانی بهتر بر روی آستان ها.»

هانتکه در اثر تکرار به این فضاهاى خالى، خصوصيتى قدسى مى بخشد. هنگامى که فيليب پشت ساقه هاى بلال از حاشيه راه، عبور مى کند، جاهاى خالى برق مى زنند. اين فضاها همواره خالى، سفيد و همراه با وزش باد نشان داده مى شوند. از نظر هانتکه، گذرگاه در عين حال که جداکننده است، پيونددهنده نيز هست. اين صورت پيوند اگر حاصل شود، یک داستان يا روايت پديد مى آيد که مى تواند به معنای کسب دوباره یک فرم بزرگ ادبى که تکرار نشدنى است، باشد. خواسته قلبى هانتکه خلق صورت ادبى حماسه است که اسطوره آن، نيروى شفابخش روايت يا داستان است. ميل به اسطوره از اواسط دهه ۷۰ به انحاء گوناگون ديده مى شود. هانتکه از اين نياز سخن مى گويد. او مى خواهد به عنوان نويسنده، اساطيرى را خلق کند يا بيايد که ربطى به اساطير کهن مغرب زمين نداشته باشد: «تو گويى به اساطيرى نوين و معصوم در زندگى روزمره ام نياز مندم تا بتوانم با آنها از نو بياغازم.» لازمه ابداع اين اساطير وجود «ايدهاى ثابتى» است. او مى خواهد اثرش از مهمترين عناصر زنجيره اى اساطير در آثار هومر، ویرژيل، ولف رام فن اشنباخ، گوته و اشتيفتر بى نصيب نماند، اما هدفش به روز در آوردن اين اساطير نيست، کارى که جويس، دوبلين و موزيل انجام داده اند. قصد هانتکه تکرار سبک کلاسيک اين آثار در قالب حماسه است. فن ادبى هانتکه کوششى است براى تکرارى سطح بالا در قالب نثرى پر نشاط براى تعريف حد ميانه عالم است. نيروى شفابخش در واقع از روايت تغذيه مى کند آنها به واسطه لنگر انداختن در ادبيات کلاسيکى که بازآفرينى شده است و اين آخرين و والاترين مقصود هانتکه از کوشش هنرى و برنامه اساطيرى خاص اوست. بدین ترتيب هنر، عهده دار نقش فطرى مذهب مى شود و پيوسته مراسم و مناسک مقدس خاص خود را دنبال مى کند. مراسم نيابش هانتکه، داستان و روايت است و به جاى مذهب، اسطوره روايت را به عنوان داروى شفابخش جهانى مطرح مى کند. از اين حيث کمتر مى توان از عناصر کلامى و مذهبى در آثار او سخن گفت. هانتکه پيش بينى مى کند که آخرين و معقول ترين قلمرو، قلمرو نوشتار است يعنى قلمرو روايت. با داستان و روايت بشر از گناه تاريخى که نشأت گرفته از گناه اوليه است، پاک مى گردد و به رستگارى مى رسد. همانطور که هر آيين دينى به اسطوره نياز مند است، هر کسى نيز به روايت يا داستان نياز دارد. هانتکه مى کوشد اسطوره روايت را خلق کند که در نهايت خود اين اسطوره، روايت مى شود. اسطوره شناسى نوين هانتکه اين است که روايت، روايت را تعريف کند و در اينجا است که ايدۀ ثابت او به عنوان روايت که نيروى شفابخش است، رخ مى نمايد و به اين دليل است که تمام قهرمانان آثار هانتکه در پى روايت شده اند.

1. Filip Kobal
2. Rinckenberg
3. Kärnten
4. Gregor
5. Maribor

۶. رمان تکرار، ص ۳۳۳

7. Die Geschichte des Bleistifts

۸. سورن کی‌رکه گارد، تکرار، بحران، ۱۹۸۴، ص ۷.

9. Yucatan

10. Trist

۱۱. تکرار، ص ۲۲۱.

۱۲. تکرار، ص ۱۱۴.

۱۳. پتر هانتکه، چینی درد، ص ۲۴۱.

14. Herbert Gampfer



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منتشر شد:

**چرا عقب مانده‌ایم؟**  
**(علم عقب ماندگی یا عقب ماندگی علمی)**  
**نوشته کوروش مرشد**

تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۶ آذر - خیابان پروفیسور ادوارد براون - شماره ۲۲

تلفن ۶۶۴۱۶۲۳۴



# Peter Handke

---

## The Ride Across Lake Constance

